

اصالت دین و تقلیل تجربه محور: بازاندیشی

معرفت‌شناختی در نسبت دین فردی و اجتماع ایمانی

محمد ابراهیم ترکمانی^۱

چکیده

در برخی رویکردهای فلسفه دین معاصر، تجربه دینی نه صرفاً یکی از ساحت‌های تحقق ایمان، بلکه معیار اصالت و اعتبار دین تلقی می‌شود. این تلقی، معیار دین را از صدق، حجت و مرجعیت مشترک به تجربه زیسته فردی منتقل می‌کند و نسبت دین فردی و اجتماع ایمانی را با چالشی معرفت‌شناختی روبه‌رو می‌سازد. پژوهش حاضر با روش تحلیلی - انتقادی، صورت‌بندی تجربه‌محور دین را در الهیات و فلسفه دین جدید بررسی می‌کند و نسبت آن را با صدق، عقل، وحی و مرجعیت دینی می‌سنجد. تحلیل مقاله نشان می‌دهد که ارتقای تجربه از مرتبه تحقق ایمان به مرتبه معیار نهایی اعتبار دین، می‌تواند امکان‌دواری معرفتی میان تفسیرهای رقیب را محدود سازد و در کنار عوامل اجتماعی و نهادی، زمینه خصوصی‌شدن دین، فرسایش مرجعیت مشترک و تضعیف اجتماع ایمانی را فراهم آورد. نوآوری مقاله در تبیین فردی‌شدن و خصوصی‌شدن دین به مثابه پیامدهای یک جابه‌جایی معرفت‌شناختی است، نه صرفاً پدیده‌هایی جامعه‌شناختی. در برابر، الگوی اسلامی اصالت دین، تجربه دینی را نفی نمی‌کند، بلکه آن را در نسبت طولی با وحی، عقل، سنت تفسیری و امت ایمانی معنا می‌بخشد. بر این اساس، اصالت دین در نسبت سامان‌یافته میان حقیقت وحیانی، عقلانیت مشترک، تحقق وجودی ایمان و حیات جمعی مؤمنان شکل می‌گیرد. نسبی‌تی که در آن وحی مرجع بنیادین حقیقت، عقل ابزار فهم و دواوری، تجربه عرصه تحقق ایمان و امت بستر استمرار تاریخی آن است.

واژه‌های کلیدی: اصالت دین، تجربه دینی، معرفت‌شناسی دین، مرجعیت دینی، اجتماع ایمانی.

۱. دانش‌آموخته دکتری کلام امامیه، دانشگاه قرآن و حدیث، قم. رایانامه:

mohammadebrahimtorkamani@gmail.com

در فلسفه دین معاصر، تجربه دینی از جایگاه یکی از ساحت‌های حیات ایمانی فراتر رفته و در برخی رویکردها به معیار اصلی اصالت و اعتبار دین تبدیل شده است. در این تلقی، دین بیش از آنکه بر پایه صدق دعاوی، حجیت وحی و امکان داوری عقلانی فهم شود، بر اساس اصالت تجربه، صداقت وجودی و کارکردهای فردی آن تفسیر می‌گردد. شلایرماخر با انتقال کانون دین از معرفت نظری و عمل اخلاقی به شهود و احساس دینی، و ویلیام جیمز، با تمرکز بر احساسات، اعمال و تجربه‌های شخصی مؤمنان، زمینه نظری این چرخش را فراهم ساختند (Schleiermacher, 1996, p.39-45; James, 1985, p.31-34). هرچند این رویکردها در دفاع از دین در برابر عقل‌گرایی افراطی و تجربه‌گرایی پوزیتیویستی نقش مهمی ایفا کردند، اما هم‌زمان این پرسش بنیادین را پیش کشیدند که آیا تجربه زیسته فردی می‌تواند مرجع نهایی تشخیص حقیقت دینی باشد، یا آنکه دین برای حفظ هویت معرفتی و اجتماعی خود به معیاری فراتر از تجربه‌های شخصی نیازمند است.

ادبیات معاصر عمدتاً این مسئله را از دو منظر بررسی کرده است. بخشی از پژوهش‌ها به امکان معرفت‌بخشی تجربه دینی پرداخته‌اند. آلستون تجربه دینی را نوعی ادراک می‌داند که می‌تواند در توجیه باور دینی نقش ایفا کند؛ باین حال، اعتبار معرفتی آن را در چارچوب یک رویه باور اجتماعی و تثبیت‌شده بررسی می‌کند و آن را تجربه‌ای کاملاً خودبنیاد نمی‌شمارد (Alston, 1991, p.184-225). پراودفوت نیز نشان می‌دهد که تجربه دینی همواره در چارچوب مفاهیم و تفسیرهای پیشینی فهم می‌شود و از این رو، نمی‌تواند مستقل از افق‌های معرفتی مشترک معنا یابد (Proudfoot, 1985, p.196-201). در سوی دیگر، پژوهش‌های مربوط به خصوصی‌شدن دین، فردی‌شدن معنویت و فرهنگ اصالت، تحول جایگاه دین در جهان مدرن را واکاوی کرده‌اند (Taylor, 2007, p.473-504; Luckmann, 1967, p.74-86). با وجود این، پیوند میان این دو حوزه کمتر به‌صورت مستقل بررسی شده است؛ یعنی اینکه چگونه جابه‌جایی معیار اعتبار دین از حقیقت مشترک به تجربه فردی، در سطح اجتماعی به فرسایش مرجعیت مشترک و تضعیف اجتماع ایمانی می‌انجامد.

مسئله محوری مقاله حاضر، بررسی الگویی است که در آن تجربه دینی از یکی از منابع یا ساحت‌های تحقق ایمان به معیار نهایی اعتبار دین ارتقا می‌یابد. فرضیه پژوهش آن است که چنین جابه‌جایی معرفت‌شناختی‌ای می‌تواند، در کنار تحولات اجتماعی و نهادی، به تضعیف مرجعیت‌های مشترک و تشدید فردی‌شدن دین بینجامد. مقاله مدعی

نیست که خصوصی شدن دین صرفاً معلول این تحول معرفت‌شناختی است، بلکه می‌کوشد یکی از مبانی کمتر بررسی شده آن را توضیح دهد.

اهمیت این بحث برای کلام اسلامی از آن روست که در سنت اسلامی، دین هم‌زمان واجد حقیقتی وحیانی، حجتی عقلانی و هویتی اجتماعی است. قرآن کریم حل اختلاف‌های انسانی را به داوری کتاب الهی ارجاع می‌دهد و وحی را مرجع تشخیص حق معرفی می‌کند (بقره: ۲۱۳). علامه طباطبایی، ذیل این آیه، کتاب الهی را بنیان وحدت حقیقی جامعه دینی و معیار مشترک رفع اختلاف‌ها می‌داند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۲۵-۱۳۴). متکلمان امامیه نیز عقل و وحی را دو مرجع گسسته در معرفت دینی نمی‌دانند. شیخ مفید، در گزارش دیدگاه امامیه، میان کارکرد عقل و هدایت سمعی پیوند برقرار می‌کند و عقل را در دستیابی به علم و نتایج آن بی‌نیاز از سمع نمی‌شمارد (مفید، ۱۴۱۳: ۴۴-۴۵). در این چارچوب، تجربه دینی نفی نمی‌شود، اما جایگاه آن در نسبت با وحی، عقل و حیات جمعی مؤمنان تعیین می‌گردد و از تبدیل شدن به مرجع نهایی اعتبار دین بازمی‌ماند.

وجه تمایز این پژوهش، تحلیل نسبت دین فردی و اجتماع ایمانی در سطح معرفت‌شناسی دین است. مقاله می‌کوشد نشان دهد که انتقال معیار اعتبار از منابع مشترک به تجربه فردی، یکی از سازوکارهایی است که می‌تواند خصوصی شدن دین و تضعیف مرجعیت مشترک را توضیح دهد. مسئله اصلی، تقابل تجربه و دین نیست، بلکه تعیین جایگاه تجربه در نسبتی سامان‌یافته با وحی، عقل، سنت تفسیری و امت ایمانی است.

این پژوهش با روش تحلیلی — انتقادی سامان یافته است. ابتدا صورت‌بندی تجربه‌محور از دین در الهیات و فلسفه دین جدید بازسازی می‌شود؛ سپس مبانی معرفت‌شناختی آن از حیث نسبت تجربه، صدق، کارکرد، عقل و وحی ارزیابی می‌گردد؛ در ادامه، پیامدهای کلامی و اجتماعی این جابه‌جایی در قالب خصوصی شدن دین و مسئله اجتماع ایمانی بررسی می‌شود؛ و در نهایت، الگوی اسلامی اصالت دین بر پایه نسبت طولی وحی، عقل، تجربه ایمانی و امت اسلامی بازسازی خواهد شد. در این مقاله، «اصالت دین» به معیار بنیادین اعتبار و هویت دینی اشاره دارد؛ «تقلیل تجربه‌محور» سنجی تحلیلی است که در آن تجربه زیسته فردی به معیار نهایی اعتبار دین تبدیل می‌شود؛ و «اجتماع ایمانی» جامعه‌ای است که حیات آن بر باورها، مرجعیت‌ها و التزامات مشترک دینی استوار است. مقصود از این سنخ تحلیلی، انتساب یکسان آن به همه نظریه‌پردازان تجربه دینی نیست، بلکه فراهم‌آوردن معیاری برای ارزیابی صورت‌های افراطی تجربه‌محوری است.



۲. تجربه دینی و مسئله اصالت دین

تحول مفهوم دین در جهان جدید صرفاً به بازخوانی برخی آموزه‌های الهیاتی محدود نماند، بلکه به دگرگونی در معیار تشخیص هویت و اصالت دین نیز انجامید. در سنت‌های کلاسیک، دین در پیوندی درونی با وحی، حقیقت، آموزه، مناسک و حیات جمعی مؤمنان فهم می‌شد و تجربه دینی، هرچند واجد اهمیت، یکی از ساحت‌های تحقق ایمان به شمار می‌آمد. در بخشی از الهیات و فلسفه دین مدرن، این نسبت دگرگون شد و تجربه زیسته انسان به تدریج از جایگاه یکی از منابع فهم دین به نقطه عزیمت اصلی تفسیر آن تبدیل گردید. در نتیجه، مسئله دین بیش از آنکه به صدق دعاوی و مرجعیت‌های مشترک مربوط باشد، با نحوه مواجهه درونی انسان با امر متعالی و آثار وجودی آن پیوند یافت. برای فهم صورت‌بندی تجربه‌محور از اصالت دین، باید نخست چگونگی تبدیل تجربه به هسته تبیین دین در اندیشه جدید و سپس سازوکار انتقال مرجعیت دینی از منابع مشترک به ساحت فردی بازسازی شود.

۱-۲. تجربه به مثابه هسته دین در الهیات و فلسفه دین مدرن

یکی از مهم‌ترین پاسخ‌های الهیات جدید به بحران مشروعیت دین در عصر روشنگری، انتقال کانون دین از نظام‌های اعتقادی و نهادهای دینی به ساحت تجربه و خودآگاهی انسان بود. در این چارچوب، دین نه مجموعه‌ای از گزاره‌های ناظر به واقع و نه صرفاً نظامی اخلاقی، بلکه نحوه‌ای خاص از مواجهه وجودی انسان با امر متعالی تلقی شد. این جابه‌جایی، امکان دفاع از دین را در برابر نقدهای عقل‌گرایانه فراهم می‌کرد؛ زیرا اعتبار آن را به قلمروی ارجاع می‌داد که بیش از استدلال‌های نظری، با حیات درونی انسان پیوند داشت.

یکی از نخستین صورت‌بندی‌های منسجم این رویکرد را می‌توان در اندیشه شلایرماخر یافت. او دین را به معرفت نظری یا عمل اخلاقی فرو نکاسته، بلکه شهود و احساس دینی را در کانون آن قرار می‌دهد (Schleiermacher, 1996, p.39-45). بدین ترتیب، تجربه درونی انسان در فهم دین جایگاهی بنیادین می‌یابد؛ هرچند از این امر نمی‌توان به‌تنهایی نتیجه گرفت که شلایرماخر تجربه فردی را معیار نهایی صدق همه دعاوی دینی می‌دانسته است.

این تحول در اندیشه ویلیام جیمز با تمرکز بر احساسات، اعمال و تجربه‌های اشخاص در نسبت با امر الهی ادامه یافت. جیمز نهادهای دینی را از قلمرو اصلی پژوهش خود کنار می‌گذارد و آثار عملی و وجودی تجربه دینی را در زندگی فرد بررسی می‌کند (James, 1985, p.31-34). از این‌رو، نظریه او بیش از آنکه اثبات صدق دعاوی مابعدالطبیعی را بر عهده گیرد، ناظر به توصیف و ارزیابی آثار تجربه دینی در حیات انسان است.

همین جهت‌گیری در تحلیل امر قدسی نیز استمرار یافت. اتو بر بعد غیرعقلانی تجربه امر قدسی تأکید می‌کند و آن را مواجهه با امری رازآلود، هراس‌انگیز و درعین حال جذب‌کننده می‌داند (Otto, 1958, p.12- 30). تحلیل او نشان می‌دهد که فهم دین را نمی‌توان به مفاهیم کلامی و احکام اخلاقی محدود کرد؛ زیرا تجربه امر مینوی نیز یکی از عناصر بنیادی آگاهی دینی است.

رویکردهای متأخر به تجربه دینی مسیر واحدی نیپیموده‌اند. آلستون تجربه دینی را در توجیه باور به خدا مؤثر می‌داند، اما اعتبار آن را در چارچوب یک رویه باوری اجتماعی و قابل ارزیابی بررسی می‌کند (Alston, 1991, p.184- 225). در مقابل، برخی صورت‌های معنویت غیرنهادی بر خودآیینی فرد و استقلال او از مرجعیت‌های دینی تأکید بیشتری دارند. بنابراین، باید میان نظریه‌هایی که تجربه را یکی از منابع معرفت دینی می‌دانند و رویکردهایی که آن را معیار نهایی اعتبار دین تلقی می‌کنند، تمایز گذاشت.

۲-۲. تقلیل تجربه محور و انتقال مرجعیت دینی به تجربه فردی

قرار گرفتن تجربه در مرکز فهم دین، لزوماً به معنای فروکاستن دین به تجربه شخصی نیست. در بسیاری از سنت‌های دینی، تجربه مؤمنان در کنار وحی، عقل، سنت و حیات جمعی، یکی از منابع تعمیق و تحقق ایمان به شمار می‌آید. تجربه‌محوری هنگامی به «تقلیل تجربه محور» تبدیل می‌شود که تجربه از جایگاه یکی از ساحت‌های دین به معیار نهایی اصالت و اعتبار آن ارتقا یابد. در این وضعیت، مسئله اصلی دیگر صدق و حجیت دعاوی دینی نیست، بلکه میزان انطباق آن‌ها با تجربه درونی و آثار وجودی آن‌ها در زندگی فردی است.

چنین جابه‌جایی‌ای، مرجعیت دینی را به تدریج از منابع مشترک و فراشخصی به ساحت تجربه فردی منتقل می‌کند. اعتبار باور دینی در این تلقی، بیش از آنکه از نسبت آن با وحی، عقل یا سنت ناشی شود، از اصالت و صداقت تجربه زیسته فرد اخذ می‌گردد. تیلور نشان می‌دهد که فرهنگ جدید اصالت، وفاداری به تجربه درونی و انتخاب شخصی را به یکی از مهم‌ترین منابع هویت معنوی انسان مدرن تبدیل کرده است (Taylor, 2007, p.473- 504). در چنین افقی، دین همچنان می‌تواند حضوری مؤثر در زندگی فرد داشته باشد، اما معیار اعتبار آن بیش از پیش در ساحت خودآگاهی فردی استقرار می‌یابد.

همین تحول در تحلیل‌های مربوط به «دین نامرئی» نیز قابل مشاهده است. لاکمن استمرار دین در جهان مدرن را در قالب نظام‌های معنایی شخصی و غیرنهادی توضیح می‌دهد؛ نظام‌هایی که در آن‌ها تجربه فردی نقش اصلی را در سامان‌بخشی به هویت دینی ایفا می‌کند (Luckmann, 1967, p.74- 86). در چنین شرایطی، نهادهای

دینی، سنت‌های تفسیری و نظام‌های اعتقادی نه لزوماً منشأ هویت دینی، بلکه منابعی برای غنا بخشیدن به تجربه شخصی تلقی می‌شوند و اعتبار آن‌ها نیز تا اندازه‌ای وابسته به توانایی‌شان در پاسخ‌گویی به نیازهای وجودی فرد است.

بر این اساس، مفهوم «دین فردی» صرفاً به معنای شخصی بودن ایمان یا حضور تجربه‌های درونی در حیات دینی نیست، بلکه به الگویی از فهم دین اشاره دارد که در آن، مرجعیت نهایی در ساحت فردی استقرار می‌یابد و منابع مشترک معرفتی شأنی ثانوی پیدا می‌کنند. مسئله اصالت دین در جهان معاصر، در این معنا، صرفاً به ارزش تجربه دینی مربوط نمی‌شود، بلکه به این پرسش بازمی‌گردد که معیار نهایی هویت و مرجعیت دینی در کجا قرار دارد و چه نسبتی میان تجربه فردی و حقیقتی مشترک برقرار است. بازسازی این الگوی تجربه‌محور، زمینه لازم را برای ارزیابی معرفت‌شناختی آن فراهم می‌آورد، بی‌آنکه هنوز درباره اعتبار یا عدم اعتبار آن داوری نهایی صورت گرفته باشد.

۳. نقد معرفت‌شناختی تقلیل تجربه‌محور

دشواری اصلی تقلیل تجربه‌محور آن است که میان تجربه دینی به مثابه یکی از ساحت‌های تحقق ایمان و تجربه به مثابه معیار نهایی اعتبار دین تمایز کافی برقرار نمی‌کند. تجربه دینی می‌تواند در پیدایش، تعمیق و پایداری حیات ایمانی نقشی اساسی ایفا کند، اما از این واقعیت نمی‌توان نتیجه گرفت که خود تجربه، مستقل از هر مرجعیت مشترک، معیار صدق و حجیت دعاوی دینی است. مسئله اصلی در اینجا نه اصل اعتبار تجربه، بلکه نسبت آن با حقیقت، توجیه و مرجعیت معرفتی است. اگر مرجعیت دینی از وحی، عقل و سنت تفسیری به تجربه زیسته فردی منتقل شود، پرسش از امکان داوری مشترک، تمایز میان تفسیرهای متعارض و حفظ هویت معرفتی دین به مسئله‌ای بنیادین تبدیل خواهد شد.

تجربه دینی، همانند دیگر تجربه‌های انسانی، در بستری مفهومی، زبانی و تفسیری شکل می‌گیرد و از این رو، هرگز به صورت داده‌ای خام و مستقل از پیش‌فرض‌های فاعل شناسا در دسترس نیست. تحلیل تجربه دینی نشان می‌دهد که افراد متعلق به سنت‌های مختلف، تجربه‌هایی مشابه را در چارچوب دستگاه‌های اعتقادی متفاوت تفسیر می‌کنند و معنای آن را از افق‌های معرفتی پیشینی خود اخذ می‌نمایند (Proudfoot, 1985, 201-196 p). بدین ترتیب، تجربه را باید ساحتی از مواجهه انسان با امر دینی دانست، نه معیاری که بتواند مستقل از هر چارچوب تفسیری، صدق یا کذب دعاوی دینی را تعیین کند. اگر تجربه جایگزین معیارهای مشترک داوری شود، اختلاف میان تفسیرهای رقیب نیز از سطح حقیقت به سطح ترجیحات و دریافت‌های شخصی منتقل خواهد شد و

امکان ارزیابی معرفتی آن‌ها تضعیف می‌شود. البته از وابستگی تجربه به مفاهیم و زمینه‌های تفسیری، به‌تنهایی، مرجعیت یک سنت یا منبع خاص نتیجه نمی‌شود. این تحلیل صرفاً خودبسنده‌گی تجربه را نفی می‌کند؛ اثبات مرجعیت وحی و عقل به استدلال‌های مستقلی نیاز دارد که در ادامه، در چارچوب کلام اسلامی صورت‌بندی می‌شوند.

از همین‌جا، نسبت میان کارکرد و حقیقت به مسئله‌ای تعیین‌کننده بدل می‌شود. در رویکردهای تجربه‌محور، اعتبار دین غالباً با توانایی آن در ایجاد معنا، آرامش، انسجام روانی و بازسازی حیات فردی پیوند می‌یابد. بی‌تردید، آثار وجودی و اخلاقی دین بخشی جدایی‌ناپذیر از حیات ایمانی‌اند، اما تبدیل این آثار به معیار نهایی اعتبار، مستلزم گذار از «مفید بودن» به «صادق بودن» است؛ گذاری که خود نیازمند مبنایی مستقل از کارکردهای روان‌شناختی باور است. ویلیام جیمز، با وجود تأکید بر پیامدهای عملی تجربه دینی، میان ارزش وجودی یک باور و اثبات حقیقت آن تمایز قائل می‌شود و تجربه را بیشتر از منظر آثار آن در زندگی انسان تحلیل می‌کند تا از حیث اثبات دعاوی مابعدالطبیعی آن (James, 1985, p.480-485). از این‌رو، حتی اگر یک باور دینی در ایجاد معنا و آرامش کامیاب باشد، این کامیابی به‌تنهایی برای اثبات صدق آن کفایت نمی‌کند؛ زیرا باورهای متعارض نیز ممکن است در شرایط گوناگون، کارکردهای وجودی مشابهی پدید آورند. کارکردگرایی دینی، بدون نظریه‌ای درباره حقیقت، نمی‌تواند جایگزین معیارهای معرفتی صدق و توجیه شود.

پایامد دیگر این جابه‌جایی، تقویت گرایش‌های ضدواقع‌گرایانه در فهم دین است. مقصود از ضدواقع‌گرایی در اینجا، انکار لزوم ارجاع دعاوی دینی به واقعیتی مستقل از تجربه و آگاهی فردی است. در چنین تلقی‌ای، آموزه‌های دینی بیش از آنکه بیانگر حقایق درباره خدا، جهان و انسان باشند، صورت‌هایی نمادین برای سامان‌بخشی به تجربه‌های وجودی تلقی می‌شوند. اختلاف میان سنت‌های دینی نیز نه اختلاف درباره حقیقت، بلکه تفاوت در شیوه‌های معنا بخشیدن به حیات انسانی فهم می‌شود. هرچند این برداشت می‌تواند ظرفیت بیشتری برای پذیرش تکرر دینی فراهم آورد، اما هم‌زمان امکان دآوری معرفتی میان دعاوی متعارض را محدود می‌کند؛ زیرا در غیاب معیاری فراتر از تجربه فردی، ترجیح یک تفسیر بر تفسیر دیگر به امری درون‌ذهنی و شخصی تبدیل خواهد شد. پذیرش تکرر تفاسیر دینی، مادامی که بر وجود حقیقتی مستقل و قابل جست‌وجو استوار باشد، با واقع‌گرایی دینی ناسازگار نیست؛ آنچه مسئله‌آفرین می‌شود، جایگزین شدن تجربه فردی به جای هرگونه مرجعیت مشترک در تشخیص آن حقیقت است.

نقد معرفت‌شناختی تقلیل تجربه‌محور، در نهایت، به ضرورت وجود افق‌هایی مشترک برای تفسیر و ارزیابی تجربه دینی منتهی می‌شود. هر تجربه‌ای تنها در درون یک زبان، سنت و نظام معنایی قابلیت فهم و انتقال پیدا می‌کند و از این رو، اعتبار آن نیز نمی‌تواند به کلی از این بسترهای مشترک جدا شود. تجربه دینی، اگرچه رخدادی شخصی است، همواره درون جامعه‌ای تفسیری معنا می‌یابد و بدون وجود معیارهایی فراشخصی، امکان گفت‌وگو، آموزش و انتقال آن با دشواری روبه‌رو خواهد شد. مسئله اصلی، بنابراین، نه حذف تجربه از ساختار معرفت دینی، بلکه تعیین جایگاه آن در نسبت با منابعی است که امکان فهم مشترک و داوری عقلانی را فراهم می‌آورند.

سنت کلامی اسلام، تجربه ایمانی را دقیقاً در چنین شبکه‌ای از مرجعیت‌های مکمل تفسیر می‌کند. در این سنت، ایمان بر احساس درونی یا تجربه شخصی فروکاسته نمی‌شود، بلکه در پیوند عقل و وحی تحقق می‌یابد. تقریر شیخ مفید از نسبت عقل و سمع نشان می‌دهد که معرفت دینی در تعامل میان داوری عقلانی و هدایت وحیانی شکل می‌گیرد، نه بر پایه دریافت‌های فردی فاقد معیار مشترک (مفید، ۱۴۱۳ق: ۴۴-۴۵). علامه حلی نیز، در شرح دیدگاه خواجه نصیر، وجوب نظر را عقلی می‌داند؛ زیرا معرفتی که بر انسان واجب است بدون نظر و استدلال حاصل نمی‌شود و استناد وجوب آن صرفاً به دلیل سمعی، پذیرش آگاهانه دعوت پیامبر را با مشکل دور مواجه می‌سازد (حلی، ۱۴۰۷ق: ۲۴۱-۲۴۲). این تلقی، تجربه دینی را نفی نمی‌کند، اما اعتبار آن را در نسبت با حقیقت وحیانی و داوری عقلانی فهم می‌کند، نه به مثابه منشأ مستقل مرجعیت دینی.

قرآن کریم نیز حل اختلاف‌های انسانی را به داوری وحی ارجاع می‌دهد و کتاب الهی را معیار مشترک تشخیص حق معرفی می‌کند: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأُنزِلَ مَعَهُمُ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ لِيُخَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (بقره: ۲۱۳). علامه طباطبایی ذیل این آیه تصریح می‌کند که مرجعیت وحیانی، افقی مشترک برای رفع اختلاف و حفظ وحدت معرفتی جامعه دینی فراهم می‌آورد و حقیقت دینی را به ساحت سلیقه‌ها و تجربه‌های منفرد فرو نمی‌کاهد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۳۰-۱۳۴). بر این اساس، تجربه دینی هنگامی می‌تواند در ساختار معرفت دینی نقشی معتبر ایفا کند که در تعامل با عقل، سنت تفسیری و مرجعیت وحی فهم شود. تجربه، راهی برای تعمیق و تحقق ایمان است، نه منشأ مستقل اعتبار آن.

امکان شکل‌گیری مرجعیت مشترک معرفتی نیز در گرو حفظ همین تمایز است. هر نظام دینی، برای آنکه بتواند هویتی جمعی و پایدار ایجاد کند، نیازمند منابعی مشترک برای تفسیر، داوری و انتقال معناست. اگر اعتبار دین به تجربه‌های فردی و غیرقابل ارجاع به معیارهای عمومی فروکاسته شود، اشتراک معرفتی مؤمنان جای خود را به مجموعه‌ای

از تجربه‌های منفرد و غیرقابل مقایسه خواهد داد. در مقابل، حفظ مرجعیت وحی، عقل و سنت تفسیری، امکان آن را فراهم می‌آورد که تجربه دینی درون افقی مشترک معنا یابد و به جای گسستن پیوندهای جمعی، در تعمیق آن‌ها نقش ایفا کند. از این رو، تقلیل تجربه محور نه به سبب ارج نهادن به تجربه دینی، بلکه به دلیل تبدیل آن به معیار نهایی صدق و حجیت دین، از حیث معرفت‌شناختی ناتمام است. تجربه می‌تواند برای صاحب آن توجیهی شخصی و اولیه فراهم آورد، اما چنین توجیهی لزوماً برای اثبات عمومی دعاوی دینی یا داوری میان تفسیرهای رقیب کفایت نمی‌کند.

۴. پیامدهای کلامی و اجتماعی دین تجربه محور

هنگامی که تجربه زیسته فردی از جایگاه یکی از ساحات‌های تحقق ایمان به معیار نهایی اصالت دین ارتقا می‌یابد، پیامدهای این جابه‌جایی از حوزه معرفت‌شناسی فراتر می‌رود و در ساختار حیات دینی، مرجعیت مشترک و امکان استمرار اجتماع مؤمنان آشکار می‌شود. مسئله اصلی در اینجا صرفاً کاهش حضور اجتماعی دین با دگرگونی نهادهای سنتی نیست، بلکه انتقال معیار اعتبار از حقیقتی مشترک به تجربه‌ای شخصی است. هرچه داوری درباره دین بیش از پیش به ساحات درونی فرد وابسته شود، امکان شکل‌گیری افق‌های مشترک برای فهم، تفسیر و التزام دینی نیز محدودتر خواهد شد. از این رو، فردی‌شدن دین را باید پیش از آنکه رخدادی جامعه‌شناختی دانست، نتیجه منطقی تحولی در مبانی معرفت دینی تلقی کرد.

۴-۱. خصوصی‌شدن دین و فرسایش مرجعیت معرفتی

نظریه‌های کلاسیک سکولاریزاسیون غالباً خصوصی‌شدن دین را محصول تمایز نهادهای اجتماعی و خروج دین از عرصه سیاست، اقتصاد و آموزش می‌دانستند، اما بازاندیشی‌های متأخر نشان داده‌اند که خصوصی‌شدن، سرنوشت اجتناب‌ناپذیر همه سنت‌های دینی نیست. کازانووا با تفکیک تمایز نهادی، افول دین و خصوصی‌شدن آن، نشان می‌دهد که خصوصی‌شدن سرنوشت اجتناب‌ناپذیر همه سنت‌های دینی نیست و دین می‌تواند در عرصه عمومی حضور داشته باشد (Casanova, 1994, p.3- 11). از این تحلیل می‌توان استنباط کرد که تقلیل دین به تجربه‌ای کاملاً شخصی، ظرفیت آن را برای عرضه دعاوی مشترک و حضور در گفت‌وگوی عمومی محدود می‌سازد.

در فرهنگ جدید اصالت، وفاداری به خویش‌ستن و تجربه درونی به یکی از مهم‌ترین منابع هویت انسانی تبدیل می‌شود و دینداری نیز بیش از پیش در افق انتخاب شخصی و تجربه اصیل فردی فهم می‌گردد (Taylor, 2007, p.473- 504). دین در چنین وضعی لزوماً حذف نمی‌شود، اما مرکز ثقل آن از حقیقتی مشترک به تجربه‌ای زیسته و

شخصی انتقال می‌یابد. همین دگرگونی در تحلیل «دین نامرئی» نیز آشکار است؛ جایی که استمرار دین در قالب نظام‌های معنایی فردی و غیرنهادی صورت‌بندی می‌شود و تجربه شخصی نقش اصلی را در سامان‌بخشی به هویت دینی بر عهده می‌گیرد (Luckmann, 1967, p.74-86). در هر دو تلقی، مسئله صرفاً کاهش قدرت نهادهای دینی نیست، بلکه تغییر جایگاه مرجعیت و انتقال آن از منابع فراشخصی به ساحت خودآگاهی فردی است.

این انتقال، زنجیره‌ای از پیامدهای معرفتی و اجتماعی را در پی دارد. هنگامی که تجربه فردی معیار نهایی اعتبار دین تلقی شود، نخست امکان ارجاع به معیارهای مشترک تضعیف می‌گردد؛ در نتیجه، داوری عمومی درباره تفسیرهای متعارض دشوار می‌شود؛ فرسایش مرجعیت معرفتی پدید می‌آید و سرانجام، دین به قلمروی خصوصی و شخصی محدود می‌شود. خصوصی‌شدن دین، در این معنا، نه صرفاً تغییر مکان اجتماعی آن، بلکه دگرگونی در سازوکار اعتباربخشی دینی است. تجربه‌های فردی، هرچند برای صاحبان خود معنادار و تحول‌آفرین باشند، به سبب تکرر، تفسیرپذیری و وابستگی به افق‌های زیسته متفاوت، نمی‌توانند به‌تنهایی مبنایی مشترک برای داوری میان دعاوی رقیب فراهم آورند. از این‌رو، فروکاستن مرجعیت دینی به تجربه شخصی، امکان استمرار عقلانیت جمعی و گفت‌وگوی هنجاری درون سنت دینی را با دشواری مواجه می‌کند.

در سنت اسلامی، مرجعیت دینی بر پیوند وحی، عقل و حافظه مشترک مؤمنان استوار است و از این‌رو، اعتبار دین به تجربه‌های منفرد و سلیقه‌های شخصی فروکاسته نمی‌شود. قرآن کریم حل اختلاف‌های انسانی را به داوری وحی ارجاع می‌دهد و وحدت دینی را بر مدار حقیقتی مشترک سامان می‌بخشد (بقره: ۲۱۳). علامه طباطبایی نیز امت واحده را جامعه‌ای می‌داند که وحدت آن از اشتراک در هدایت الهی و مرجعیت وحیانی ناشی می‌شود، نه از هم‌زمانی تجربه‌های فردی یا توافق‌های صرفاً اجتماعی (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۲۵-۱۳۴). در چنین افقی، تجربه دینی نفی نمی‌شود، اما اعتبار آن در نسبت با مرجعیتی فراشخصی و مشترک معنا می‌یابد.

۲-۴. دین فردی و مسئله اجتماع ایمانی

مراد از اجتماع ایمانی در این مقاله، صرف تجمع افراد دیندار نیست، بلکه شبکه‌ای از باورهای مشترک، حافظه تاریخی، مرجعیت‌های تفسیری و التزامات هنجاری است که امکان تداوم و بازتولید حیات دینی را فراهم می‌آورد. بر این اساس، دین فردی نیز صرفاً به معنای شخصی بودن ایمان یا حضور تجربه‌های درونی در حیات مؤمنانه نیست؛ مسئله زمانی پدید می‌آید که فردیت ایمان به فردگرایی معرفتی تبدیل شود و تجربه شخصی جایگاه معیارهای مشترک اعتبار را اشغال کند. در چنین وضعی، آنچه از اجتماع دینی

باقی می‌ماند، نه جامعه‌ای برخوردار از حقیقت و مرجعیت مشترک، بلکه مجموعه‌ای از تجربه‌های مستقل و غیرقابل داوری متقابل است.

هرویو-لژه استمرار دین را وابسته به «زنجیره حافظه» می‌داند؛ زنجیره‌ای که فرد مؤمن را به سنتی مشترک پیوند می‌دهد و گذشته، حال و آینده دینی را در یک افق معنایی واحد گرد می‌آورد (Hervieu-Léger, 2000, p.124- 132). اگر تجربه فردی به معیار نهایی اعتبار دین تبدیل شود، این پیوند تضعیف می‌شود و دین به رخدادهایی شخصی و ناپیوسته فروکاسته خواهد شد که انتقال، تفسیر و تداوم آن‌ها بیش از پیش به انتخاب‌های فردی وابسته است. مسئله اصلی در اینجا تکرر تجربه‌ها نیست، بلکه فقدان معیاری مشترک برای ارزیابی، انتقال و الزام‌آوری آن‌هاست.

همین نکته، امکان حضور عمومی دین را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. کارانووا نشان می‌دهد که دین تنها زمانی می‌تواند در عرصه عمومی نقش‌آفرین باشد که خود را حامل دعاوی قابل گفت‌وگو و داوری بداند، نه صرفاً بیانگر تجربه‌هایی خصوصی و غیرقابل انتقال (Casanova, 1994, p.211- 234). اگر مرجعیت نهایی در ساحت فردی مستقر شود، هنجارهای دینی نیز بیش از آنکه بر حقیقتی مشترک استوار باشند، به ترجیحات شخصی وابسته خواهند شد و اجتماع ایمانی توانایی خود را برای ایجاد تعهدات پایدار و معنادار از دست خواهد داد.

از منظر کلام اسلامی، ایمان هرچند باید آگاهانه و شخصی تحقق یابد، متعلق آن امری صرفاً فردی و خودبنیاد نیست. هویت دینی در افق امت و مرجعیت مشترک معنا پیدا می‌کند و تجربه مؤمن نیز در درون همین افق قابل فهم و انتقال است. قرآن کریم مؤمنان را به تمسک جمعی به ریسمان الهی فرامی‌خواند و حیات دینی را در قالب پیوند با حقیقتی مشترک صورت‌بندی می‌کند (آل عمران: ۱۰۳؛ بقره: ۱۴۳). بدین‌سان، تجربه دینی می‌تواند ژرفای وجودی ایمان را افزایش دهد، اما نمی‌تواند جایگزین منابع مشترک فهم و داوری دینی شود.

فردی‌شدن دین را می‌توان یکی از پیامدهای محتمل انتقال معیار اعتبار از منابع مشترک به تجربه فردی دانست. این انتقال ممکن است مرجعیت مشترک و امکان داوری عمومی را تضعیف کند و، همراه با عوامل اجتماعی و نهادی، به خصوصی‌شدن دین و فرسایش اجتماع ایمانی بینجامد. بنابراین، جابه‌جایی معرفت‌شناختی مورد بحث، علت یگانه این تحولات نیست، اما می‌تواند یکی از سازوکارهای تبیین‌کننده آن‌ها باشد.



۵. بازسازی الگوی اسلامی اصالت دین

اگر مسئله اصلی تقلیل تجربه‌محور، استقرار مرجعیت نهایی دین در تجربه فردی است، پاسخ به آن صرفاً با نفی تجربه دینی یا بازگشت به صورت‌بندی‌های انتزاعی از عقلانیت دینی حاصل نمی‌شود. آنچه نیازمند بازسازی است، نسبت درونی میان حقیقت و حیانی، فهم عقلانی، تجربه ایمانی و حیات جمعی مؤمنان است. سنت کلامی اسلام از آغاز، معرفت دینی را بر تکرار هم‌عرض منابع استوار نساخته، بلکه شبکه‌ای طولی از مرجعیت‌ها را صورت‌بندی کرده است که در آن، وحی منشأ حقیقت، عقل ابزار فهم و داوری، تجربه عرصه تحقق وجودی ایمان و امت بستر تاریخی و اجتماعی استمرار آن به شمار می‌آید. بر این اساس، اصالت دین نه در یکی از این ساحت‌ها، بلکه در نظم درونی و نسبت تکمیلی میان آن‌ها تحقق می‌یابد.

۱-۵. وحی، عقل و تجربه در شبکه معرفت دینی

در الگوی اسلامی، وحی مرجع بنیادین معرفت دینی و معیار نهایی تشخیص حقیقت است. این جایگاه نه از آن روست که تجربه انسانی فاقد ارزش یا معنا باشد، بلکه بدین سبب است که تجربه‌های فردی، به دلیل تکرار، تفسیرپذیری و وابستگی به افق‌های متفاوت زیسته، نمی‌توانند به‌تنهایی معیار مشترکی برای داوری درباره حقیقت فراهم آورند. قرآن کریم اختلاف‌های انسانی را به فقدان مرجعیتی مشترک پیوند می‌دهد و نزول کتاب الهی را وسیله داوری در میان انسان‌ها معرفی می‌کند: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ (بقره: ۲۱۳). علامه طباطبایی ذیل این آیه تصریح می‌کند که کتاب الهی معیار مشترک تشخیص حق و بنیان وحدت معرفتی جامعه دینی است و بدون چنین مرجعیتی، اختلاف‌ها به سطح اراده‌ها و دریافت‌های فردی فروکاسته می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۲۵-۱۳۴). از این رو، اصالت دین در نگرش اسلامی از نسبت آن با حقیقت و حیانی اخذ می‌شود، نه از شدت یا اصالت تجربه‌های شخصی.

مرجعیت وحی، در عین حال، به معنای تعلیق عقل یا محدود ساختن داوری معرفتی نیست. سنت کلامی امامیه برای عقل در شناخت و فهم آموزه‌های دینی نقشی اساسی قائل است، اما کارکرد آن را در نسبتی هماهنگ با هدایت سمعی صورت‌بندی می‌کند. شیخ مفید، در تبیین دیدگاه امامیه، تصریح می‌کند که عقل در علم و نتایج خود به سمع نیاز دارد و رسول، انسان عاقل را به چگونگی استدلال رهنمون می‌شود؛ از این رو، آغاز تکلیف نیز با هدایت رسالی پیوند می‌یابد (مفید، ۱۴۱۳ق: ۴۴-۴۵). در کشف المراد نیز شناخت صدق پیامبر و پذیرش آگاهانه دعوت او متوقف بر نظر عقلانی دانسته شده است،

زیرا مکلف پیش از احراز صدق پیامبر نمی‌تواند صرف فرمان او را مبنای وجوب معرفت قرار دهد (حلی، ۱۴۰۷ق: ۲۴۱-۲۴۲). در این چارچوب، عقل نه منشأ مستقل حقیقت دینی و نه رقیب وحی، بلکه ابزار فهم، تفسیر و داوری مشترک درباره آن است. همین جایگاه، امکان گفت‌وگوی عمومی، نقد قرائت‌های نادرست و حفظ مرجعیت معرفتی را فراهم می‌آورد و مانع از آن می‌شود که اعتبار دین به تجربه‌های غیرقابل ارزیابی فردی فروکاسته شود.

نقش سنت تفسیری نیز در همین نسبت طولی معنا می‌یابد. وحی، هرچند منشأ حقیقت است، بدون زبان، حافظه و فرایندهای تاریخی فهم، به حیات جمعی راه نمی‌یابد. سنت تفسیری، واسطه‌ای میان متن وحیانی، داوری عقلانی و زیست مؤمنانه است و امکان انتقال، تداوم و بازاندیشی معارف دینی را فراهم می‌کند. ازاین‌رو، مرجعیت مشترک دینی نه صرفاً بر متن مقدس، بلکه بر شبکه‌ای از فهم‌های عقلانی و تفاسیر معتبر تاریخی استوار است که تجربه فردی نیز در درون آن‌ها معنا می‌یابد.

تجربه دینی در چنین ساختاری جایگاهی حقیقی، اما غیرانحصاری دارد. ایمان اسلامی صرفاً تصدیق ذهنی گزاره‌ها نیست، بلکه نحوه‌ای از زیستن و مواجهه وجودی با حقیقت وحیانی است و ازاین‌رو، تجربه ایمانی در فعلیت‌بخشی و تعمیق آن نقشی اساسی ایفا می‌کند. بالاین‌حال، تجربه از خودبسندگی معرفتی برخوردار نیست و اعتبار آن در نسبت با وحی، عقل و سنت تفسیری سنجیده می‌شود. ملاصدرا «صرف بحث بدون مکاشفه» را نقصی بزرگ در سلوک معرفتی می‌شمارد و، در موضعی دیگر، بر هماهنگی عقل و شرع تأکید می‌کند و فلسفه‌ای را که قواعد آن با کتاب و سنت سازگار نباشد نکوهش می‌نماید (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱م، ج ۷: ۳۲۶؛ ج ۸: ۳۰۳). مجموع این دو موضع نشان می‌دهد که در روش صدرایی، بحث عقلی با شهود و مکاشفه تکمیل می‌شود و در همان حال، معرفت فلسفی نمی‌تواند خود را از هدایت وحیانی مستقل بداند. بر این اساس، تجربه دینی، به‌ویژه در وجه شهودی آن، می‌تواند در تحقق و تعمیق معرفت نقش داشته باشد، اما معیار خودبنیاد و نهایی تشخیص حقیقت به شمار نمی‌آید.

بر این اساس، الگوی اسلامی اصالت دین بر نسبتی طولی استوار است: وحی منشأ حقیقت، عقل ضامن فهم و داوری مشترک، سنت تفسیری حافظ انتقال و بازاندیشی معنا، و تجربه دینی عرصه تحقق وجودی ایمان است. اصالت دین از برتری یکی از این ساحت‌ها بر دیگری پدید نمی‌آید، بلکه حاصل هماهنگی آن‌ها در جهت کشف و تحقق حقیقت الهی است.



۲-۵. فرد مؤمن و امت ایمانی

در الگوی اسلامی، فردیت ایمان و مرجعیت مشترک نه دو اصل متعارض، بلکه دو ساحت مکمل حیات دینی‌اند. ایمان باید در سطح وجودی، آگاهانه و اختیاری تحقق یابد و هیچ فردی نمی‌تواند مسئولیت معرفتی یا اخلاقی دیگری را بر عهده گیرد. با این حال، فردیت ایمان با فردگرایی معرفتی یکسان نیست. فردیت ایمان به نحوه تحقق شخصی حقیقت مربوط است، اما معیار اعتبار آن حقیقت را تعیین نمی‌کند. می‌توان گفت که در سنت اسلامی، فردیت در مرتبه تحقق ایمان قرار دارد، نه در مرتبه مرجعیت و اعتبار آن. مسئله اصلی در تقلیل تجربه‌محور دقیقاً از آنجا آغاز می‌شود که این دو سطح از یکدیگر تفکیک نمی‌شوند و از حق فرد برای زیستن ایمان، به حق او در تعیین معیار نهایی حقیقت گذر می‌شود.

قرآن کریم هویت دینی را در افق امت و حقیقت مشترک صورت‌بندی می‌کند و مؤمنان را به تمسک جمعی به ریسمان الهی و پرهیز از پراکندگی فرامی‌خواند: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳). امت اسلامی در این معنا، صرفاً تجمع افراد دیندار نیست، بلکه شبکه‌ای از باورها، حافظه تاریخی، سنت‌های تفسیری و تعهدات هنجاری مشترک است که امکان استمرار و بازتولید حیات دینی را فراهم می‌آورد. علامه طباطبایی، ذیل مفهوم امت، وحدت دینی را ناشی از اشتراک در غایت، شریعت و هدایت الهی می‌داند، نه حاصل هم‌زمانی تاریخی یا هم‌جواری اجتماعی افراد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۷۸-۱۸۳، ذیل آل عمران: ۱۰۳). از این‌رو، جامعه ایمانی حامل حقیقتی است که فراتر از تجربه‌های منفرد استمرار می‌یابد و معیارهای مشترک فهم و عمل را حفظ می‌کند.

در این چارچوب، تجربه دینی نیز تنها در افق امت معنا می‌یابد. تجربه مؤمن در خلأ تاریخی و معرفتی شکل نمی‌گیرد، بلکه در نسبت با زبان دین، حافظه جمعی، مناسک مشترک و سنت‌های تفسیری فهم می‌شود. حتی ژرف‌ترین تجربه‌های معنوی نیز برای انتقال، تفسیر و استمرار خود به شبکه‌ای از مفاهیم و ارزش‌های مشترک نیازمندند. امت، در این معنا، محدودکننده تجربه فردی نیست، بلکه بستر اجتماعی انتقال و فعلیت‌یافتن همان حقیقتی است که فرد به آن ایمان آورده است. مشارکت در اجتماع ایمانی، تجربه شخصی را از سطح احساسات گذرا فراتر می‌برد و آن را در منظومه‌ای پایدار از معنا، مسئولیت و التزام قرار می‌دهد.

الگوی اسلامی اصالت دین، بدین ترتیب، نه تجربه دینی را نفی می‌کند و نه آن را به مرجع نهایی اعتبار تبدیل می‌سازد. وحی معیار بنیادین حقیقت را فراهم می‌آورد، عقل و سنت تفسیری امکان فهم و داوری مشترک را تضمین می‌کنند، تجربه ایمانی تحقق



وجودی ایمان را ژرفا می‌بخشد و امت اسلامی استمرار تاریخی و اجتماعی آن را ممکن می‌سازد. آنچه در رویکرد تجربه‌محور به صورت تعارض میان دین فردی و حیات جمعی ظاهر می‌شود، در این چارچوب به نسبتی طولی و تکمیلی تبدیل می‌گردد که در آن، فردیت ایمان و مرجعیت مشترک دو مرتبه متمایز از تحقق حقیقت دینی‌اند، نه دو اصل رقیب و ناسازگار.

۶. نتیجه‌گیری

اصالت دین هنگامی دچار تقلیل می‌شود که تجربه زیسته فردی از مرتبه تحقق و تعمیق ایمان به معیار نهایی اعتبار و حقیقت دینی ارتقا یابد. مسئله اصلی، بنابراین، نه ارزش و اعتبار تجربه دینی، بلکه جایگاه معرفت‌شناختی آن در ساختار مرجعیت دینی است. تجربه ایمانی می‌تواند در شکل‌گیری التزام اخلاقی، ژرفابخشی به حیات معنوی و فعلیت‌یافتن ایمان نقشی بنیادین ایفا کند، اما هنگامی که جایگزین معیارهای مشترک صدق و داوری شود، مرجعیت دینی به ساحت فردی انتقال می‌یابد و امکان ارزیابی معرفتی تفسیرهای متعارض به تدریج تضعیف می‌شود.

بر این اساس، خصوصی‌شدن و فردی‌شدن دین را نمی‌توان صرفاً با دگرگونی‌های اجتماعی یا افول نهادهای سنتی توضیح داد. سهم این پژوهش، معرفی این سازوکار معرفت‌شناختی مکمل است که هرچه اعتبار دین بیشتر بر تجربه شخصی و کمتر بر معیارهای مشترک استوار شود، امکان داوری عمومی، تداوم حافظه تفسیری و استمرار هنجارهای مشترک نیز محدودتر خواهد شد. بنابراین، فردی‌شدن دین و فرسایش اجتماع ایمانی را می‌توان دو پیامد محتمل یک جابه‌جایی معرفت‌شناختی، و نه نتایج ضروری و اجتناب‌ناپذیر آن دانست.

این بازسازی نشان می‌دهد که فردیت ایمان با فردگرایی معرفتی تفاوتی بنیادین دارد. ایمان باید آگاهانه، اختیاری و در ساحت وجودی هر فرد تحقق یابد، اما معیار اعتبار آن نمی‌تواند در تجربه شخصی مستقر شود. فردیت به نحوه تحقق ایمان مربوط است، نه به منشأ تعیین حقیقت آن. از این‌رو، مسئله اصلی نه تقابل میان فرد و جامعه، بلکه تفکیک میان تحقق شخصی ایمان و مرجعیت مشترک دینی است. هنگامی که این دو سطح درهم آمیخته شوند، دین از افق حقیقتی هنجارآفرین و قابل گفت‌وگو به مجموعه‌ای از تجربه‌های منفرد و غیرقابل داوری فروکاسته خواهد شد.

الگوی اسلامی اصالت دین، راه برون‌رفت از این تقلیل را در صورت‌بندی نسبتی طولی و تکمیلی میان ساحت‌های مختلف حیات دینی جست‌وجو می‌کند. در این الگو، حقیقت دینی از وحی اخذ می‌شود، عقل امکان فهم و داوری مشترک را فراهم می‌آورد، تجربه

ایمانی عرصه تحقق وجودی آن حقیقت است و امت اسلامی استمرار تاریخی و اجتماعی آن را تضمین می‌کند. بدین ترتیب، تجربه دینی نه منشأ مستقل اعتبار، بلکه نحوه‌ای از زیستن حقیقتی است که پیش‌تر در افق وحی و عقل صورت‌بندی شده و در حافظه جمعی مؤمنان استمرار یافته است.

بر پایه این صورت‌بندی، اصالت دین در پیوند سامان‌یافته حقیقت و حیانی، عقلانیت مشترک، زیست ایمانی و حیات جمعی مؤمنان تحقق می‌یابد. در این چارچوب، فرد مؤمن و اجتماع ایمانی دو قطب متعارض نیستند، بلکه دو ساحت مکمل حیات دینی‌اند. چنین الگویی امکان پاسداشت تجربه شخصی را فراهم می‌کند، بی‌آنکه آن را به معیار یگانه حقیقت تبدیل کند یا نقش مرجعیت‌های مشترک را نادیده بگیرد.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۰۷ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تصحیح حسن حسن‌زاده آملی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲. صدرالمآلهین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۹۸۱م، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، ج ۷ و ۸، چاپ سوم، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۳. طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۲ و ۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴. مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ق، *أوائل المقالات*، قم، کنگره جهانی شیخ مفید.
5. Alston, W. P. (1991). *Perceiving God: The epistemology of religious experience*. Cornell University Press.
6. Casanova, J. (1994). *Public religions in the modern world*. University of Chicago Press.
7. Hervieu-Léger, D. (2000). *Religion as a chain of memory*. Rutgers University Press.
8. James, W. (1985). *The varieties of religious experience*. Harvard University Press.
9. Luckmann, T. (1967). *The invisible religion: The problem of religion in modern society*. Macmillan.
10. Otto, R. (1958). *The idea of the holy* (J. W. Harvey, Trans.). Oxford University Press.
11. Proudfoot, W. (1985). *Religious experience*. University of California Press.
12. Schleiermacher, F. (1996). *On religion: Speeches to its cultured despisers* (R. Crouter, Trans.). Cambridge University Press.
13. Taylor, C. (2007). *A secular age*. Harvard University Press.

